

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**ولایت فقیه؛**

**جمهوریت سیاسی، عدالت اقتصادی**

**در اندیشه شهید بهشتی**

**ارائه‌ی حجت‌الاسلام قنبریان در مؤسسه دین و اقتصاد ۱۰ تیر ۱۴۰۰**

## ادعا و اجمال بحث:

\* شهید بهشتی سخت به ولایت فقیه آن هم ولایت مطلقه معتقد بود. گرچه از امام آموخته بود اما زودتر از امام از این تعبیر پرده برداری کرد.

\* او ولایت را با مردم و برای مردم می‌فهمید و مناسب‌ترین نام برای نظام سیاسی جمهوری اسلامی را "نظام امت و امامت" می‌دانست. این دو (امت و امامت) را نسبت به هم متعهد و مسئول می‌دید که "مدیریت جامعه" بر پایه آن شکل می‌گرفت.

\* این نظام ولایی-مردمی در اندیشه او یک "شکل" و یک "روح" داشت که هر دو عنصر تشکیل دهنده به شکل متوازی در آن نقش‌آفرین بودند و تقسیم کار متوازن و مکملی شکل می‌گرفت.

\* "ولایت مطلقه فقیه" در نظر او "شناختنی، پذیرفتنی و انتخابی" بود و با رأی اکثریت قاطع مردم محقق می‌شد اما با عین حال در اعمال ولایت از دو جهت مطلق بود: تمایلات اکثریت در برخی موارد/ احکام اولیه شرع در شرایط خاص!

\* زیبایی اندیشه او اینجا بود که همین دو اطلاق را مقید به "مصلحت مردم" می‌کرد:

- حتی آنجا که تمایلات اکثریت غیر از مصلحت عمومی و هم خواست رهبری بود، "سنجه سه‌گانه‌ای" برای تصمیم‌گیری تعبیه می‌کرد که خروجی‌اش "جمهوریت" بیشتر بود.

- در جهت اعمال ولایت مطلقه برای تعطیلی موقت احکام شرع نیز مصلحت عمومی مردم را سنجه می‌نهاد. اینجا نیز در قریب ۶ مورد که او متصدی تئوری یا تعبیه قانونی‌اش بود، "قسط" و عدالت اقتصادی بیشتر تضمین می‌یافت.

## تفصیل مطلب در ۷ بند:

### بند اول: از فقاہت فقیہ تا ولایت فقیہ

شہید بهشتی بین این دو فرق می‌نهاد. فقاہت فقیہ، دین شناسی فقیہانہ تا صدور فتوا یا "انطباق قوانین مجلس بر اسلام" است. اما «ولایت یعنی تسلط و ولایت فقیہ یعنی تسلط او بر کیفیت اداره جامعه تا آن قوانین مصوّب و تضمین شده از نظر انطباق با اسلام در مقام عمل هم اجرا شود»<sup>۱</sup>

می‌گفت: «جامعه ما اگر بخواهد به راستی جامعه اسلامی بماند و اسلام اصیل بر آن حکومت کند باید فقیہ در جامعه هم رهبری فقاہتی کند و هم رهبری ولایتی»<sup>۲</sup>

مطالعه جوامع مکتبی (ایدئولوژیک) و هم تجربه عینی او را به این ضرورت رسانده بود<sup>۳</sup>. فهم او از هر دو البته متعالی و دقیق بود و هرگز به صرف پاسخ به استفتائات یا مداخله‌های غیر منضبط تقلیل نمی‌یافت: «برای آنکه یک جامعه اسلامی روند رشد یاب و در عین حال خالص اسلامی داشته باشد، فقیهان باید دو مسئولیت بزرگ و اساسی را بپذیرند:

الف) فقاہت و تلاش فقیہ برای یافتن پاسخ به سؤالات تازه که در رشد جامعه پیش می‌آید. فقیہ باید با احاطه بر معارف اسلامی و توانایی بر تجزیه و تحلیل مسائل نو بر پایه تعالیم اسلام، همواره پاسخ اصیل اسلامی به سؤالاتی تازه را بیابد و مردم را از این نظر راهنمایی کند.

ب) ولایت فقیہ و حضور رهبری‌کننده او در اجرای قوانین»<sup>۴</sup> این حضور را از دو جهت لازم می‌دید: «یکی از این نظر که او پیچیدگی مسائل تازه را بهتر و عمیق‌تر لمس می‌کند و در نتیجه، فقاہت یعنی همان مسئولیت اول را بهتر و سودمندتر انجام می‌دهد و نظراتش راه‌گشا تر و کارسازتر باشد. دیگر اینکه طبق تجربه تاریخی نظرات فقهی خالص و صحیح معمولاً در جریان عمل دست کاری می‌شود و از خطر انحراف مصون نیست و حضور رهبری‌کننده و جهت‌دهنده فقیہ در جریان عمل از این خطر می‌کاهد و هر جا دست کاری لازم باشد با نظر او صورت می‌گیرد و اصالت اسلامی نظام در عمل اجتماعی کمتر آسیب می‌بیند»<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> ر.ک: ولایت، رهبری، روحانیت ص ۲۸۰ تا ۲۸۲

<sup>۲</sup> همان ص ۲۸۳

<sup>۳</sup> ر.ک: همان ص ۲۸۱

<sup>۴</sup> مواضع تفصیلی حزب جمهوری اسلامی ص ۳۸۷

<sup>۵</sup> همان ص ۳۸۸

تأمین این حضور در عمل را در فصل هشتم قانون اساسی تأمین کرد با: شش فقیه شورای نگهبان، دو مقام شورای عالی قضایی (رئیس دیوان عالی و دادستان کل) و فرماندهان نظامی. افزون بر آن پیشنهاد دو فقیه مشاور رهبر در ستاد کل و یک فقیه منصوب رهبر در شورای عالی اقتصاد و... هم داشت.<sup>۱</sup>

## بند دوم: ولایت فقیه؛ شناختنی، پذیرفتنی یا انتخابی

شهید بهشتی اساساً ولایت را مغایر با سلطه می‌دید. هم ولایت معصوم منصوص منصوب و هم ولایت فقیه را "غیر تحمیلی" می‌دانست. ولایت فقیه را بخلاف معصوم، تعیینی هم نمی‌دانست؛ بلکه شناختنی و پذیرفتنی یا انتخابی<sup>۲</sup> می‌شمرد<sup>۳</sup> لذا تصریح می‌کرد: «انتخاب حکومت با خواست اکثریت است، انتخاب رهبر با خواست اکثریت است»<sup>۴</sup>، «در قانون اساسی پیش‌بینی شد که این فقیه را باید بپذیرند. فقیه‌ی که اکثریت قاطع ملت او را به رهبری پذیرفته باشند می‌شود رهبر»<sup>۵</sup>

## بند سوم: نظام امت و امامت و تعهد نسبت به هم

شهید بهشتی نظامی مبتنی بر چنان فقیه‌ی با چنین پذیرشی را نظام امت و امامت می‌نامد. در تطور نهضت از نام "حکومت اسلامی" به "جمهوری اسلامی" می‌گوید و بعد نظام امت و امامت را بهترین نام می‌خواند: «در اثنای انقلاب چون این عنوان هنوز برای توده مردم روشن نبود به‌عنوان شعار اول، حکومت اسلامی انتخاب شد که بسیار هم خوب و گویا بود و سپس وقتی معلوم شد این نظام حکومتی، رئیس‌جمهور هم دارد آن وقت گفته شد: جمهوری اسلامی. ولی نام راستین و کامل این نظام، نظام امت و امامت است»<sup>۶</sup>

دو عنصر این نظام یعنی ولایت و مردم را متعهد نسبت به هم می‌خواند: «این امامت و امت نسبت به یکدیگر مسئول و متعهدند با تعهد و مسئولیت متقابل»<sup>۷</sup>

از اهم این مسئولیت‌های متقابل می‌توان به این دو اصل در کلمات آن شهید عزیز اشاره کرد:

اصل اول: خود و تشکل‌های اجتماعی‌شان را ذیل امامت و ولایت و برای تحقق بخشیدن به آن نظام تعریف می‌کنند نه در عرض ولایت.

<sup>۱</sup> ر.ک: همان ص ۳۹۰

<sup>۲</sup> ر.ک: مبانی نظری قانون اساسی ص ۴۸ و ۴۹

<sup>۳</sup> ولایت، رهبری، روحانیت ص ۱۹۱

<sup>۴</sup> همان ص ۲۴۶

<sup>۵</sup> مبانی نظری قانون اساسی ص ۴۷

<sup>۶</sup> همان ص ۴۹

اصل دوم: با عین حال تذکر، نصیحت و انتقاد از رهبر را تعهد اسلامی دانسته و در تأدب اسلامی، تصمیم‌گیری عملی را با ولی منتخب می‌دانند.

«این تشکل [حزب جمهوری اسلامی] باید در طول امامت باشد نه در عرض آن. مجموعه سازمان یافته‌ای از انسان‌های معتقد به امامت و امام وقت که در رابطه با امام وقت هر نوع توضیح و نصیحت دلسوزانه را عمل می‌کند، رودر بایستی به کار نبرند. به حکم تعهد الهی، هر چه به نظرشان می‌رسد به امام بگویند. اما در هر مورد امام تصمیمی بگیرد، آن را مخلصانه و دلسوزانه اجرا کنند، نه اینکه در مقابلش بایستند»<sup>۱</sup>

بهشتی از بازرگان و بنی صدر گله داشت که خود را در عرض امام می‌بینند: «ایشان (بنی صدر) در آن نوار گفتند: من بزرگ‌ترین اندیشه معاصر. بعد هم با یک فاصله گفتند: این کتاب تضاد و توحیدی که من نوشته‌ام را بروید بخوانید که این بزرگ‌ترین اثر قرن است! خوب کسی که این قدر خودبزرگ‌بین است، در راستای امامت قرار می‌گیرد؟ این در طول امام قرار می‌گیرد؟ نه این در عرض امام قرار می‌گیرد»<sup>۲</sup>

اما با عین حال در تعهد اسلامی خود می‌کوشد. نامه انتقادی او به امام یک نمونه است. خود می‌گوید: «ما بیش از آقای بنی صدر و آقای بازرگان با امام بر سر مسائل اداره جمهوری اسلامی بحث کرده‌ایم، خیلی آزادتر این را خود آقای بازرگان هم می‌گفتند»<sup>۳</sup>

توجه به دو نکته شایسته است که: تعریف تشکل‌ها و نهادهای سیاسی و مدنی ذیل ولایت مشروع و منتخب ملت، طرح شهید بهشتی برای تحقق کامل نظام امت و امامت و مقابل نظریه جامعه مدنی هابز و غیره است. در این نظریات نهادهای مدنی، در عرض رهبر قرار داده می‌شوند و نظامی غیر از امت و امامت را منظور دارند. نکته دیگر اینکه "تربیت اسلامی" در نگاه شهید بهشتی از "تملق نابخردانه رهبران کردن" یا "سرکوب اندیشه خود نمودن" فاصله معناداری دارد. می‌گوید: «انتقاد و تذکر و نصیحت» "النصیحة لائمة المسلمین" لازم است. این وظیفه است. اما بعد نصیحت (نصیحت یعنی تذکر دلسوزانه)، بعد از تذکر دلسوزانه متعهدانه، تذکر صریح و بی‌پرده و بی‌رودر بایستی اما همراه با ادب و همراه با این آمادگی که ما تذکرمان را می‌دهیم، شما هم جمع‌بندی کنید، وقتی جمع‌بندی کردید، ما همان را اجرا می‌کنیم ولو برخلاف تذکر ما باشد. این تربیت اسلامی است»<sup>۴</sup>

## بند چهارم: شکل نظام امت و امامت و توزیع متوازن نقش هردو

<sup>۱</sup> حزب جمهوری اسلامی گفتارها، گفتگوها، نوشتارها ص ۲۳۶ و ۲۳۷

<sup>۲</sup> همان ص ۲۳۴

<sup>۳</sup> همان ص ۲۳۵

<sup>۴</sup> همان ص ۲۳۵

شهید بهشتی "مدیریت جامعه" را بر پایه آن نظام امت و امامت می‌بیند و برای آن "شکل" و "روح" ای می‌شناساند.

«از این امت و امامت چه چیزی برمی‌خیزد؟ مدیریت جامعه. شکل این مدیریت چیست؟ شکل خاصی در اسلام برای آن پیشنهاد نشده است در هر زمان و در هر مکان و متناسب با شرایط مختلف می‌شود اشکال مختلف داشته باشد»<sup>۱</sup>

بعد برای مقطع کنونی ایران این شکل را که می‌شناسیم معرفی می‌کند و شکل دهی آن را بین ولایت و مردم توزیع می‌کند. رئیس‌جمهور منتخب ملت و دستگاه قضایی در رابطه با امامت. مجلس شورای اسلامی، منتخب ملت و شورای نگهبان راه عملی حضور ولایت در قانون‌گذاری و...<sup>۲</sup>

در طرح شهید بهشتی سهم بزرگی برای حکمرانی مردمی است از نظارت همگانی گرفته تا شوراهای متعدد شهر و روستا و کارخانه و محله. تلاش‌های او در اصل ۱۰۴ قانون اساسی معروف به شورای قسط واقعاً ستودنی است. او اصلی نظری تأسیس می‌کند که: «سازمان اداری کشور باید چنان باشد که اختیارات مسئولان محلی به "حداکثر ممکن" و دخالت مسئولان مرکزی به "حداقل لازم" برسد»<sup>۳</sup> با این اصل تا "خودگردانی محلی" هم پیش می‌رود.<sup>۴</sup>

## بند پنجم: روح نظام امت و امامت

ایشان پس از تبیین شکل نظام، روح آن را حضور آگاهانه مردم می‌شمارد: «این شکل نظام بود، روح این نظام این است که شما ملت مبارز قیام کرده قهرمان، حضورتان را برای همیشه در صحنه حفظ کنید، معیارها را دقیقاً بشناسید و دقیقاً رعایت کنید»<sup>۵</sup>

او نهادهای انقلاب را برای ضمانت این حضور می‌خواهد: «نهادهای انقلاب باید ضامن تداوم خودجوش مردم در خط اسلام و انقلاب اسلامی باشند»<sup>۶</sup>

بهشتی بین "دخالت" و "نظارت" فرق نهاده، نظارت وسیع و همگانی مردم برای نظام را مطالبه می‌کند: «خواهش می‌کنم این جمله را به اعماق ضمیر اجتماعی و اسلامیتان بفرستید، چون باور کنید اگر مفاد این جمله در اعماق ضمیر اسلامی و اجتماعی ما زنده نماند، مانند هر انقلابی که در معرض خطر است، انقلاب ما

<sup>۱</sup> میانی نظری قانون اساسی ص ۵۲

<sup>۲</sup> ر.ک: همان ص ۵۲ و مواضع تفصیلی حزب جمهوری ص ۳۹۰ و ۳۹۱

<sup>۳</sup> مواضع تفصیلی حزب جمهوری اسلامی ص ۳۸۵ تفصیل ص ۳۹۹ و ۴۲۲ و ۴۲۳

<sup>۴</sup> همان ص ۴۲۳

<sup>۵</sup> میانی نظری قانون اساسی ص ۵۷

<sup>۶</sup> مواضع تفصیلی حزب جمهوری ص ۳۸۵

نیز چنین خواهد بود. به شرط حضور آگاهانه یک یک افراد امت در اداره جامعه. "به من چه" و "به تو چه" در جامعه اسلامی وجود ندارد. بلکه به یک معنا درست. "به تو چه" در هنگامی که در قلمرو دیگران دخالت بی جا می کنی اما اگر نظارت می کنی "به تو چه" "به من چه" معنی ندارد. دخالت نه، نظارت آری»<sup>۱</sup>

### بندششم: مطلقه در ولایت مطلقه به نظر شهید بهشتی

شهید بهشتی بخلاف برخی شاگردان امام از اول ولایت فقیه طرح شده توسط امام خمینی را مطلقه فهمیده است. ایشان حتی زودتر از خود امام از این تعبیر رونمایی کرد: «حقیقت این است که الآن ما مبنایی را دنبال می کنیم که انقلاب هم در مسائل فقهی بر همین اساس جلو رفت و آن این است که ما برای امامت اسلامی، ولایت مطلقه قائل هستیم؛ ما معتقدیم امامت در جهت مصالح عامه مردم هر تصرفی را لازم بداند، می کند»<sup>۲</sup>

ایشان چون ولایت فقیه را از اساس چنین می داند در جاهای دیگری با تعبیری مثل "ولایت عامه"<sup>۳</sup>، "اعمال حاکمیت"، "اعمال ولایت"<sup>۴</sup> هم از آن یاد کرده اند و از اینها اراده ولایت مطلقه کرده اند.

نکته کلیدی این بخش آن است که به نظر ایشان این "مطلقه"، اطلاق از چیست؟

با تتبعی در آثار ایشان اقلأ دو متعلق برای آن یافت می شود:

الف) اطلاق از تمایلات اکثریت مردم علی رغم اینکه ابتدای ولایت را بر انتخاب اکثریت می دانند:

توضیح اینکه: با تأکید ایشان بر جامعه مسلکی و اینکه تعهد در برابر مکتب را پایه اصلی نظام سیاسی می دانند<sup>۵</sup> تبعاً رهبر را هم آگاه ترین و متعهدترین به مکتب می خواهند. لذا بین انتخاب آزادانه و اکثری در تشکیل حکومت و در مواردی عمل کردن برخلاف خواست اکثریت جمع می کنند. می گویند: «در جامعه مسلکی باید بگویم کسانی باید به مقام رهبری برسند و رهبران جامعه باشند که قبل از هر چیز همه ابتکارها و استعدادها و لیاقت هایشان در خدمت مسلکی قرار بگیرد که جامعه آن مسلک را به عنوان زیربنای اول پذیرفته است. دقت کنید که در اینجا هم حکومت بر خلاف خواست اکثریت بر سر کار نیست اما اکثریت وقتی می خواهد حکومت را انتخاب کند با این ملاک انتخاب می کند. انتخاب حکومت با خواست اکثریت است. انتخاب رهبر، با خواست اکثریت است اما عمل رهبر ممکن است با خواست و تمایلات اکثریت متناسب نباشد. عمل رهبر در اینجا با

<sup>۱</sup> مبانی نظری قانون اساسی ص ۵۴

<sup>۲</sup> نظام اقتصادی در اسلام مباحث کاربردی ص ۱۷۷

<sup>۳</sup> ر.ک: همان ص ۱۲۷

<sup>۴</sup> ر.ک: همان ص ۱۵۴ و ۱۵۵

<sup>۵</sup> مبانی نظری قانون اساسی ص ۵۱



"مصلحت اکثریت" متناسب است نه با "تمایلات اکثریت". این است که حکومت و رهبر در یک جامعه مسلکی در درجه اول مربی است در درجه دوم مدیر است. اداره آن جامعه آهنگ تربیت دارد»<sup>۱</sup>

چنانچه می‌بینید اعمال ولایت، تابع تمایلات اکثریت نیست و اطلاق از آن دارد؛ گرچه مقید به مصلحت اکثریت است (تحدید آن خواهد آمد).

(ب) اطلاق از برخی احکام اولیه شرع موقتاً:

مثلاً درباره‌ی خصوصی بودن بیمه پس از اشاره به فتاوی جواز می‌گویند: «پس می‌بینید به خودی خود و به تعبیر ما به عنوان اولی اشکالی ندارد، ولی به عنوان ثانوی یعنی ضرورت تعدیل اجتماعی در جامعه، می‌گوییم باید عمومی باشد و این مشابه کارهای دیگر است، مانند انحصارات دولتی دیگر. امام در تحریرالوسیله در این زمینه دو مسأله دارند. کسانی که به فوت و فن فقه ناآشنا هستند و به نقش عناوین اولیه و ثانویه و مسأله اعمال حاکمیت فقیه و حاکم و ولیّ امر توجه ندارند، می‌گویند این دو مسأله باهم ضد و نقیض هستند و این مسأله در کنار هم دو حرف متضاد است، درحالیکه این طور نیست. این دو حرف هیچ با یکدیگر متضاد نیست. در مسأله اول می‌گوید: در روال عادی، مادام که مسائل تازه‌ای به وجود نیامده است، در یک مقطع و در یک مرحله به طور طبیعی این گونه است، ولی به محض این که این‌ها موجب مشکلات اقتصادی و اجتماعی در جامعه شوند، امام مسلمانان، حق دارد تثبیت قیمت کند و بگوید بیش از این نباید فروخت، به شرط آنکه تثبیت قیمت‌ها به مصلحت مسلمانان باشد»<sup>۲</sup>

اینجا هم چنانچه می‌بینید اعمال ولایت مطلقه در شرایطی مطلق از احکام اولیه شرع است و البته باز مقید به مصلحت عامه مردم.

شهید بهشتی از این اعمال ولایت مطلقه در تعطیل موقت احکام شرع در جای دیگر تعبیر به "اعمال حکومت شرطیه" می‌کند. منظورشان از شرطیه این است که "اگر تشخیص داده شد که ضرورت ایجاب می‌کند، والی این کار را بکند". در مسأله گرفتن زمین‌ها می‌گویند: «آیا در مواردی که حاکم ببیند باید قسمتی از این زمین‌ها را یا بلاعوض یا با عوض از او بگیرد، می‌تواند اعمال حکومت شرطیه کند. من اول قضیه شرطیه را می‌گویم، آنوقت بعد برویم سراغ بحث درباره شرطش تا تبدیل بشود به قضیه حقیقی. قضیه شرطیه این است که اگر ما قائل شدیم که حکومت اسلامی می‌تواند علاوه بر خمس و زکات از مردم مالیات بگیرد، این هم باز یک مصداق آن است. این‌ها از یک بُعد است. اگر ما قائل شدیم که حکومت اسلامی کی تواند برای احداث خیابان‌های لازم، ولو بدون رضایت مالکین خانه‌ها، خانه‌های مردم یا زمین‌های زراعتی مردم را بگیرد، الآن در بیابان‌ها و روستاها جاده و مسیر تندرو می‌خواهیم...»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> ولایت، رهبری، روحانیت ص ۱۹۰ و ۱۹۱

<sup>۲</sup> نظام اقتصادی اسلام مباحث کاربردی ص ۱۵۴ و ۱۵۵

<sup>۳</sup> همان ص ۶۵ و ۶۴

چنانچه می‌بینید همان ولایت مطلقه را می‌گویند که به شرط مصلحت عمومی می‌تواند احکام اولی را موقتاً تعطیل نماید.

## بندهفتم: قید مصلحت مردم در ولایت مطلقه، و ایجاد جمهوریت سیاسی و عدالت اقتصادی

ایشان ولایت را مطلق از تمایلات مردم و احکام اولیه شرع در شرایط خاص می‌داند اما همواره مقید به مصلحت عمومی آن‌ها می‌کند. با تنظیم سازوکاری از این اصل "جمهوریت بیشتر" و "تضمین قسط" را نتیجه می‌گیرد. توضیح مطلب را ناظر به دو اطلاق بند ششم عرض می‌کنم:

الف) آنجا که تمایلات اکثر مردم با رأی حاکمیت همراستاست که بحثی نیست. اما آنجا که تمایلات و خواست عمومی مغایر با رأی حاکمیت است، شهید بهشتی اینجا دست به تقسیم می‌زند: یا تمایلات مردم برخلاف ارزش‌ها و احکام اسلام است یا چنین نیست.

در فرض اول البته واضح است چنین حکم کنند: «در مواردی که تمنیات مردم بر خلاف ارزش‌های اسلامی باشد، مسئولان هرگز نمی‌توانند به این تمنیات گردن نهند»<sup>۱</sup>

البته از بیرون می‌دانیم یک جامعه مسلکی که اختیارات اسلام را پذیرفته عادتاً اکثریت آن، چیزی مغایر با ارزش‌ها و احکام بین اسلام را نمی‌خواهند پس این فرض کمتر تحقق می‌یابد.

اما فرض دیگر جایی است که خواست و تمنیات اکثریت مغایر با ارزش‌ها و احکام اسلام نیست اما باز مطابق با مصلحت تشخیص داده شده حاکمیت هم نیست. اینجا شهید بهشتی اول گفتگو و اقناع بین حاکمیت و مردم را پیشنهاد دارد: «در این موارد باید مسئولان نخست بکوشند نقطه نظرهای خود را که به مصلحت مردم می‌دانند با آن‌ها در میان گذارند و آن‌ها را به زیان‌های مربوط به تمنیات آن‌ها آگاه سازند... اگر روشنگری مسئولان سودمند افتاد و اکثریت مردم پذیرای نظر آن‌ها شدند که چه بهتر»<sup>۲</sup>

اگر اقناع صورت نگرفت ایشان یک "سنجه سه گانه" ظریف طرح می‌کند که عملاً خروجی آن جمهوریت بیشتر و توجه به خواست اکثریت است در ادامه جملات قبل می‌فرماید: «وگرنه باید با رعایت سه نکته زیر تصمیم مقتضی اتخاذ کنند:

<sup>۱</sup> مواضع تفصیلی حزب جمهوری اسلامی ص ۳۹۳ تا ص ۳۹۵

<sup>۲</sup> همان

۱) رعایت خواست مردم در مواردی که مخالف صریح احکام الهی نباشد، خود مصلحتی است پرارزش که پیوند قلبی میان مردم و حکومت را تقویت می‌کند. بنابراین در مقایسه باید "مصلحت هماهنگی حکومت با مردم" با "مصلحت مورد نظر حکومت که مردم آن را پذیرا نیستند" مقایسه شود آنچه ارزشمندتر است انتخاب گردد<sup>۱</sup> واضح است در این موارد نوعاً مصلحت همراهی مردم ترجیح می‌یابد و عملاً خواست جمهور به کرسی می‌نشیند.

۲) «مسئولان همواره به یاد داشته باشند که قدرت تشخیص مردمی که با تعهد مکتبی و وجدان بیدار به مسائل سرنوشت‌ساز خود بیندیشند بسیار زیاد است و می‌تواند از تشخیص افراد معدود که در مقام مسئول قرار گرفته‌اند به واقعیت و حقیقت نزدیک‌تر باشد. ما این بُرد نیرومند تشخیص مردم را در موارد متعدد در جریان انقلاب تجربه کرده‌ایم»<sup>۲</sup>

چنانچه می‌بینید سنجه دوم نیز نوعاً به نفع نظر مردم می‌شود. امام خمینی نیز به تکرار از تشخیص درست اکثریت سخن می‌گفت و اینکه ۳۰ میلیون قهراً اشتباه نمی‌کنند.

۳) «آن دسته از تصمیمات حکومت که برخلاف خواست مردم است هر چند موافق با مصالح آن‌ها باشد، در مقام اجرا با دشواری‌هایی روبرو می‌شود. بنابراین در اینگونه موارد همه جا عملاً تأمین مصالح واقعی مردم میسر نیست»<sup>۳</sup>

شهید بهشتی در این سنجه سوم به حاکمیت این تذکر را یادآوری می‌کند که مصلحت تشخیص داده‌اش را با اجرای مردم ناموافق لحاظ کند و بعد تصمیم بگیرد که آن مصلحت ترجیح دارد یا نه؟

بعد از این سه سنجه که همه تعدیل‌کننده تشخیص‌های حکومت است می‌فرماید: «مسئولان وظیفه دارند با رعایت این سه جهت، متعهدانه تصمیم لازم را بگیرند و اگر با رعایت این جهات باز هم بدین نتیجه رسیدند که رعایت تمنیات مردم به قیمت فدا کردن مصالح بسیار مهم تمام می‌شود شجاعانه تصمیم بگیرند و دچار وسوسه عوام فریبی نشوند که نزد خدا و خلق مسئول خواهند بود»<sup>۴</sup>

توجه به این نکته ضروری است که ایشان "راه اثباتی" برای کشف و تحقق اکثریت‌ها را هم در قانون اساسی با فرآیند پیش‌بینی کرده‌اند.

نکته دیگر در معنای مصلحت جامعه است که به‌نظر بهشتی گرچه مصلحت جامعه بر فرد مقدم است اما مصلحت جامعه هم به مصلحت افراد برمی‌گردد می‌گوید: «موضوع مصلحت به هر حال افراد انسان هستند اما مصلحت فردی به فرد برمی‌گردد و به دیگران هم چندان ارتباطی ندارد و مصلحت اجتماعی یعنی اینکه به

<sup>۱</sup> مواضع تفصیلی حزب جمهوری اسلامی ص ۳۹۳ تا ۳۹۵

<sup>۲</sup> همان

<sup>۳</sup> همان

<sup>۴</sup> همان

فرد برمی‌گردد ولی نه یک فرد بلکه به مجموعه افراد<sup>۱</sup>. چنانچه روشن است این معنای از مصلحت را نمی‌توان به امور تجریدی و انتزاعی تأویل برد که به نام مصلحت نظام مثلاً نظام دیوان سالار مقابل خواست اکثریت مردم نتفیذ شود و...

ب) آنجا که احکام اولیه شرع موقتاً به خاطر مصلحت مردم تعطیل می‌شود. در اینجا شهید بهشتی اقلماً ۶ مورد را مباشر تئوری یا تقنین یا اجرایش بوده است که عملاً در راستای قسط و عدالت اجتماعی قرار گرفته است:

۱. ماجرای واگذاری‌های زمین‌ها و نقش ایشان در مصوبه شورای انقلاب و هم نقش ایشان در شورای ۵ یا ۷ نفره در اجرای آن<sup>۲</sup>

۲. تئوری پردازی برای وضع مالیات دولتی غیر از خمس و زکات<sup>۳</sup>

۳. انحصار بیمه در بیمه دولتی علی‌رغم جواز شرعی بیمه خصوصی<sup>۴</sup>

۴. برخی انحصارات دولتی دیگر که در اصل ۴۴ قانون اساسی نهاده شد<sup>۵</sup>

۵. تئوریزه جواز تثبیت قیمت‌ها و قیمت‌گذاری دولتی اگر به مصالح مردم باشد<sup>۶</sup>

۶. مداخله دولت در تعاونی‌ها به شکل نظارت<sup>۷</sup>

واضح است همه این محدودسازی‌های سرمایه خصوصی در راستای عدالت بیشتر انجام شده است. برای نمونه در مورد بیمه می‌گویند: «آنچه در قانون اساسی آمده به اعتبار اعمال ولایت آمده است تشخیص تنظیم‌کنندگان قانون اساسی این بوده است که در این مقطع زمانی در ایران، اگر به صورت کلی گفته شود که بیمه دولتی باشد، به سود جامعه خواهد بود. این تشخیص آنان بوده است، اگر روزی معلوم شود که در تشخیص‌شان اشتباه کرده‌اند طبیعی است که باید در این امر تجدید نظر کنیم»<sup>۸</sup>. این استدلال برای بقیه موارد اصل ۴۴ هم جاری است.

<sup>۱</sup> مبانی نظری قانون اساسی ص ۹۶

<sup>۲</sup> نظام اقتصادی اسلام مباحث کاربردی ص ۷۶

<sup>۳</sup> همان ص ۱۲۷

<sup>۴</sup> همان ص ۱۵۴

<sup>۵</sup> همان ص ۱۵۴

<sup>۶</sup> همان ص ۱۵۵

<sup>۷</sup> همان ص ۱۷۷

<sup>۸</sup> همان ص ۱۵۵

